

• دریافت ۹۰/۴/۷

• تأیید ۹۱/۲/۵

کاربردهای مُشک در زندگی ایرانیان و تأثیر مستقیم آن در متون نظم فارسی

راضیه آبادیان*

چکیده

تحقیق در مسائل فرهنگی و مواد مورد استفاده مردم و وجوه مختلف زندگی پارسی‌زبانان، که به یقین تأثیری مستقیم در متون ادبی همان مردمان داشته، از نیازهای اساسی پژوهش‌های ادبی است. یکی از مواد بسیار پرکاربرد زندگی اقوام ایرانی ماده‌ای است به نام مُشک. این ماده آنچنان نقش اساسی‌ای در زندگی آنان داشته که در انواع مختلف کتاب‌ها - کتب ادبی، عجائب‌نامه‌ها، کتب جغرافیایی، لغت و ... - می‌توان نامی از آن دید و نیز در ادب پارسی و به ویژه ادبیات منظوم ما تأثیری گسترده داشته است. در این پژوهش به کاربردهای مختلف و بسیار گسترده مُشک و انعکاس آن در ادب منظوم فارسی و در نتیجه شرح و روشن‌گری برخی سروده‌ها و ابیات و کنایات و استعارات و ... پرداخته شده است.

کلید واژه‌ها:

مُشک، کاربرد مُشک، شعر فارسی، فرهنگ ایرانی، آیین‌های کهن.

سرسخن:

بررسی مسائل فرهنگی و آیین‌های گذشته از مهمترین موضوعاتی است که در ادبیات فارسی باید بدان پرداخت، تا چگونگی آن و تأثیرات و کارکردهایش مشخص گردد و ارتباطی که با زمینه‌های مختلف زندگی قوم ایرانی دارد، با جزئیات بیشتری فراروی آید. چنین تحقیقاتی، ما را با فرهنگ خویش بیش از پیش آشنا می‌کند و دیدهای کلی و سطحی و یکسان‌نگر را به یک سو می‌راند و زمینه را برای درک درست گذشته و اظهار نظرهای پخته و ارزیابی‌های همه‌جانبه فراهم می‌آورد. اما در یک تحقیق ادبی، جنبه‌های فرهنگی و آیینی گفته شده، تنها از جهاتی که گفته شد، اهمیت ندارد و زمینه‌های دیگری نیز باید در نظر گرفته شود تا کار از لحاظ ادبی نیز توجیه‌پذیر باشد. در حقیقت، تحقیق در چگونگی آیین‌ها و رسم‌ها و باورهای کهن مردم ایران، می‌بایست مبنا و یا مقدمه‌ای برای بحث‌ها و بررسی‌های بعدی شود؛ منظور از بررسی‌های بعدی، بررسی کارکردهایی است که مسائل فرهنگی در ادبیات فارسی داشته و نموده‌ایی که در سروده‌ها یافته و تعبیرهایی که بر پایه آن مسائل شکل گرفته‌است.

مشک بر اساس ویژگی‌هایی که دارد، از زمان‌های بسیار دور کاربردهای گسترده و گوناگونی در زندگی ایرانیان داشته است و اگر به کتاب‌های جغرافیایی، سفرنامه‌ها و کتب طبّی و یا عجائب‌نامه‌ها، تنها نگاهی بیندازیم، به نقش و تأثیر عظیم این ماده پی خواهیم برد. این ماده بسیار پرارزش بوده و از آن در هدایا، پیشکش‌ها، و یا به عنوان نثار در جشن‌های درباری و یا خراج استفاده می‌کردند. علاوه بر ارزشی که خود این ماده داشته، در دوره‌هایی از تاریخ، گاه آن را حتی به عنوان سکه و یک واحد پولی به کار برده‌اند. اما تنها بوی این ماده برای ایرانیان کاربرد نداشته است، بلکه از رنگ و دیگر خواص آن نیز بهره‌هایی می‌بردند. نقش بسزای این ماده در نوشتن و نگارگری و نقّاشی، خود گواه این مطلب است. همچنین از خواص مزاجی آن نیز در ساخت داروهایی برای درمان برخی بیماری‌ها - به ویژه بیماری‌های ناشی از سرما و سردمزاجی - استفاده می‌شده است. رنگ و بوی منحصر به فرد مشک موجب شده بود که در آرایش و آراستن نیز به کار بیاید و حتی در پخت و پز غذاها و در شیرینی‌جات و اباهای شاهانه و یا در آیین‌های بزمی و می‌گساری‌ها به عنوان نوعی افزودنی و چاشنی، با توجه به خواص و اثرات دارویی آن مورد استفاده قرار گیرد. این ماده در زندگی ایرانیان آنچنان پر نقش است که حتی در آیین‌های مذهبی و یا در آیین‌های خاکسپاری نیز کاربرد داشته و حتی جادوان و افسون‌گران در افسون‌ها و حرزها و تعویذها و ... نیز از آن نصیبی برده‌اند. چرایی این همه بهره

بردن از مُشک را باید از ویژگی‌ها و خواص مزاجی و طبیعی آن دانست. منابع اصلی این پژوهش، کتاب‌های طبّی، عطرنامه‌ها، عجائب‌نامه‌ها، کتب جغرافیایی، سفرنامه‌ها و ... هستند که آگاهی‌هایی دست‌اول راجع به کاربردهای مُشک به دست می‌دهند و نیز در کنار این منابع، نمونه‌هایی از متون نظم که مرتبط با آن آگاهی‌هاست و یا خود، سندی برای نشان دادن یکی دیگر از کارکردهای مُشک است، آورده شده و پس از آن به بررسی شیوه‌های سراینده‌گان در پرداختن به هر یک از این آگاهی‌ها و چگونگی رنگ ادبی زدن بدان‌ها پرداخته شده است. اما هدف اصلی این پژوهش تنها شرح ویژگی‌ها و کاربردهای مُشک نبوده، بلکه با آوردن این اطلاعات، نگارنده تلاش در آشکار کردن ابهامات برخی ابیات و روشن‌گری بیشتر آنها و نزدیک‌تر کردن خواننده به معنای اصلی مورد نظر سراینده داشته است؛ چرا که آگاهی‌هایی از این دست، همواره برای جستجو و تحقیق در منابع ادبی مورد نیاز بوده است؛ مثلاً گذشته از تأثیر این اطلاعات بر روشن‌گری برخی ابیات و یا کمک در تصحیح بهتر برخی کلمات، گاه به هنگام توصیف برخی از این کاربردها، علل و وجوه بعضی صنعت‌های ادبی همچون ایهام‌ها، استعارات، همانندسازی‌ها، کنایات و ... آشکار می‌شود و یا علت همراه کردن برخی صفت‌های بر ساخته از مُشک با موصوف‌های مخصوص و معمولاً همیشگی آن‌ها، نمایان‌تر خواهد شد. اما تعدادی از این کاربردها - همچون کاربرد پزشکی مُشک و یا کاربرد مُشک به عنوان عطر - آنچنان گسترده بوده که از گنجیدن در یک مقاله فراتر رفته است و به ناچار در مقاله‌ای جداگانه بدان پرداخته شده است و نگارنده در این مقاله به دیگر کارکردهای این ماده و انعکاس آن در ادب منظوم فارسی اشاره نموده است. همچنین مُشک در تمام دوره تاریخ ادب فارسی، به فراوانی دستمایه هنرورزی‌های شاعرانه شده است که نگارنده در جستاری جدا بدان پرداخته است.

مُشک چیست؟

مُشک، خون خشک شده آهوی نری است (مظاهری، ۱۳۸۸: ۸۷۸، ای دان، سال هجدهم: ۳۴۲) که در سرزمین تبت و نواحی نزدیک بدان می‌زید. این ماده بوینده، در زمان معینی از سال، در ناف آهو ساخته می‌شود؛ بدین صورت که در هر سال، یک بار در ناف آهو، چیزی همانند دُمَل ایجاد می‌گردد و خون گردآمده در این دُمَل می‌آماسد، آنگاه ناف آهو به خارش می‌افتد و به درد می‌آید، آهوی مُشک برای رهایی از این خارش با سُم خود آن را می‌خاراند و یا بر روی خاک‌ها

و سنگ‌ها می‌غلطد و خود را به سنگ‌هایی که از حرارت آفتاب گرم شده باشند، می‌مالد و از این کار لذت می‌برد. اینگونه است که مشک از بدن آهو جدا گشته و بر روی سنگ‌ها و خاک‌ها می‌افتد. تبتیان این مشک‌های ریخته را از روی سنگ‌ها و صخره‌ها جمع می‌کردند. (انصاری دمشقی، نخبه الدهر، ۱۹۸۸م: ۱۳۷؛ مسعودی، ۱۹۵۸م، ج یک: ۱۵۸)

مشک به گونه دیگری هم فراهم می‌آمده است و آن این که گاه نیز شکارچیان آهوی مشک، وقتی آهو را شکار می‌کردند، دست بر شکم و ناف او می‌مالیدند تا خونی که در نزدیکی ناف بوده، در نافه جمع شود. آنگاه آن را می‌بریدند و به مدت یک سال می‌آویختند تا ببندد و خشک گردد. (بیرونی، ۱۳۷۰: ۵۷۸؛ طوسی، ۱۳۴۸: ۲۴۷)

گاه مشک، از راه دیگری نیز به دست می‌آمده است؛ مردم تبت بناهایی شبیه مناره به طول استخوان ذراع می‌ساختند تا آهوی مشک، خود را به آن مناره بخارد و نافه‌ها را در آنجا بیفکند. مردم تبت، هر سال در زمان معینی به آنجا می‌رفتند و آن نافه‌ها را جمع می‌نمودند. (یعقوبی، ۱۳۴۲، قسمت ملحقات: ۱۴۶) نوع سوومی از مشک نیز وجود دارد و آن مشکي است که از اسپرز و جگر لاشه آهوی مرده به دست می‌آوردند. این ماده نیز بوی خوشی می‌داده، ولی عطر و اثر آن کم بوده است. (ای دان، سال هجدهم: ۳۴۳)

برخی از نویسندگان، نافه را کیسه‌ای به اندازه تخم‌مرغ در گلوئی آهوی مشک (!) می‌دانستند که هر سه ماه یکبار، این کیسه پر می‌شده و می‌افتاده است. (زهري، ۱۳۸۲: ۵۷) گروهی نیز مشک را خوی و عرق آهو دانسته‌اند که در کیسه‌ای نزدیک به ناف او گرد می‌آید. (شاردن، ۱۳۵۰، ج ۴: ۶۶) و همچنین گروهی نیز آن را سرگین آهو به شمار آورده‌اند. (همان)

اما در حقیقت، مشک از ترشحات غده‌ای است که بین ناف و تخمگاه آهوی نر تولید می‌شود. بوی ویژه آن، به حیوان ماده اجازه می‌دهد که در موسم سرمستی خود که نرینه آنجاست، او را بازیابد. (مظاهری، ۱۳۸۸، ج ۲: ۸۷۸) شکل کامل کیسه مشک (نافه) گرد است و قطر آن به سه تا پنج سانتی‌متر و وزنش به حدود سی گرم می‌رسد. (مظاهری، ۱۳۸۸، ج ۲: ۸۷۸؛ ای دان، سال هجدهم: ۳۴۲) مشک در آغاز که از ناف آهو بیرون می‌آید، ماده‌ای صابونی‌شکل و با غلظت عسل، (زهري، ۱۳۸۲: ۷۳؛ مظاهری، همانجا) به رنگ قهوه‌ای مایل به سیاه (ای دان، سال هجدهم: ۳۴۲) و یا سرخ‌رنگ (مظاهری، همانجا) و بسیار تلخ (کاشانی، ۱۳۴۵: ۲۵۳) است، که کم‌کم و با گذشت زمان و با حرارت آفتاب، حالتی منجمد و سخت به خود می‌گیرد (مسعودی، ۱۹۵۸م، ج ۱: ۱۵۹) و به رنگ قهوه‌ای تیره و به شکل ساییده و لخته‌های شکننده در

می‌آید. (ای دان، سال هجدهم: ۳۴۲)

در زندگی ایرانیان «بوی‌ها» کاربرد بسیار زیادی داشته‌اند. اهمّیت بوی و عطر، آنچنان زیاد بوده که در آغازین افسانه‌های ایرانی، به داستان پیدایش آن اشاره شده و جمشید را نخستین سازنده و آورنده «بوی» می‌دانند که از جمله این نخستین بوی‌ها، مشک را می‌توان نام برد. در شاهنامه در وصف جمشید می‌خوانیم:

دگر بوی‌های خوش آورد باز که دارند مردم به بویش نیاز
چو بان و چو کافور و چون مشک ناب چو عود و چو عنبر چو روشن گلاب
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۳)

در این ابیات، به «نیاز مردم به بوی» اشاره شده است و این خود اهمّیت آن را می‌رساند. در یک متن ساسانی قرن ششم، به نام «خسروپرویز و غلامش»، از مشک به شیوه‌ای بسیار خودمانی، به عنوان عطری بس معروف سخن می‌گوید. در این متن، خسرو پرویز (۶۲۸-۵۹۰ م) از غلامش می‌پرسد: «خوشبوترین جوهرها کدام است؟» گفت: «و آن ریحانی است که با نَد و گلاب تقویت شده باشد، بنفشه که با دود عنبر اشهب معطر شده باشد، دیگر نیلوفر معطر شده با مشک و باقلای بویا، معطر شده با کافور.» (مظاهری، ۱۳۸۸، ج ۲: ۸۷۸-۸۷۹)

عطرها در ایران از مهمترین کالاهای وارداتی به شمار می‌آمد و نقش مهمی در تجارت ایرانیان داشت. در کتیبه ای از دوران پارتی مشهور به «تعرفه پالمیر» (مورخ ۱۳۷ م) در ضمن کالاهای وارداتی به ایران، انواع عطریات نیز ثبت شده است. (انصاری، ۱۳۸۳: ۲۶۹) مشک نیز مستقیماً از تبت به خراسان و مداین وارد ایران می‌شده. (مظاهری، ۱۳۸۸، ج ۲: ۸۸۱) این ماده کاربردهای زیادی در زندگی ایرانیان داشته است که اینک به آنها و نیز نقششان در متون نظم اشاره می‌شود.

۱) خراج، هدیه، پیشکش

دستیابی به قسمی از بهترین مشک تبتی، منحصر به پادشاهان تبت بود و کمتر به دست بازرگانان مشک می‌افتاد (قزوینی، ۱۹۶۰: ۷۹) و پادشاهان تبت آن را به هم و دیگر فرمانروایان هدیه می‌دادند. (مسعودی، ۱۹۵۸: ۱۵۹) در شرفنامه، می‌خوانیم که خاقان به اسکندر پیشکش‌هایی می‌دهد که مشک نیز از آن جمله است:

ز دیای چینی به خروارها هم از مشک چین با وی انبارها

طبق‌های کافور با بوی مشک ز کافور تر بیشتر عود خشک
(نظامی، شرفنامه، ۱۳۸۱: ۴۱۱)

به این مطلب در ثمارالقلوب ثعالبی نیز اشاره شده است. (ثعالبی، ۲۰۰۶م: ۲۸۵)
همچنین مشک و دیگر بوی‌ها را در جام‌هایی از زر و سیم و دیگر فلزات و سنگ‌های
گرانیه می‌نهادند و پیشکش می‌کردند:
جامی ز سیم پاک فرستاد نزد من پر عود خام و عنبر سارا و مشک ناب (معزی نیشابوری، ۱۳۱۸: ۵۷)

۲) مشک - نثار

در جشن‌های دربار و به هنگام بار دادن و یا پیشواز شخصی گرانقدر، در فضا مشک می‌پاشیدند؛
آنچنان که گاه غباری از مشک در هوا پدید می‌آمد. این رسم در سروده‌ها نیز بازتاب یافته است:
به سوداوه فرمای تا پیش اوی نثار آورد گوهر و مشک و بوی (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۲۱۴)

بخار عود میشد بیست فرسنگ مشام از مغز کرده دودآهنگ
بخور افکنده در سرها بخاری ز مشک افتاده در مجلس غباری
(عطار، خسرونامه، ۱۳۳۹: ۲۴۰)

روش نثار کردن، گاه آن‌گونه بوده است که مشک را در آستین جامه می‌نهادند و بر سر
همگان می‌پاشیدند. چنان که در این دو بیت می‌بینیم:

بوستان از ابر لؤلؤ بار و باد مشک‌بیز کرد پر مشک آستین و کرد پر لؤلؤ کنار
تا کند در جشن نوروز از کنار و آستین مشک ناب و لؤلؤ مکنون بدین مجلس نثار
(معزی نیشابوری، ۱۳۱۸: ۲۵۳)

گاه نیز در مجلس مشک می‌بیختند. هم در مسیر گام نهادن افراد و هم از بلندجای، تا
مشک بیخته بر سر حاضران بریزد:

بر آن چتر دیبا، درم ریختند ز بر مشک سارا همی‌بیختند (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۱۰)
محتاج نیست بر سر ره مشک ریختن کآنجا که دوست پای نهد خاک عنبرست (سیف فرغانی، ۱۳۴۴، ج ۳: ۱۳۲)

همچنین مشک را با گل و یا با گوهر و زر و سیم می‌آمیختند و بر سرها فرومی‌بیختند،
چنان که در بیت‌های زیر دیده می‌شود:

همی مشک با گل برآمیختند به پای گو پیلتن ریختند (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۴۶۰)
بر سر قارون به باغ گوهر و زر است گوهر و زری به مشک و شکر معجون (ناصر خسرو، ۱۳۵۳: ۴۹۰)

مشک را گاه به صورت محلول نیز بر سر جمع می‌ریختند:

گیلاب و مشک بر هر یک فشانند ز حیرت خیره در هر یک بمانند (عطار، خسرونامه، ۱۳۳۹: ۳۶۱)
 موی سرغول است شب یا زلف مرغول است شب بل مشک محلول است شب بر دشت و صحرا ریخته (بدر چاچی، ۱۳۸۷: ۲۶۸)
 در جشن‌های عروسی، بر سر عروس نیز نافه مشک نثار می‌کردند، چنان که در این بیت‌ها می‌بینیم:

یکایک در نشاط و ناز رفتند به استقبال شیرین بازار رفتند
 به جای فندق افشان بود بر سر ذرافشان هر دُری چون فندق تر
 به جای پره گل نافه مشک مرصع لؤلؤ تر با زر خشک
 (نظامی، خسرو و شیرین، ۱۳۸۰: ۳۸۶)

در تاریخ برامکه نیز آنجا که سخن از جشن عقد دختر یحیی برمکی است، آمده است:
 «و آن غلامان و خادمان نثار همی‌کردند از نافات مشک و بنادق عنبر و آن مردمان همه برمی‌گرفتند و اندر آستین همی‌نهادند. من نیز برگرفتم و آنرا در آستین نهادم تا آستین پر کردم و به غایت شاد شدم و گفتم بهاء این مرا سالی نفقه باشد بلکه بیشتر.» (تاریخ برامکه، ۱۳۱۲: ۲۲)

۳) مشک - مهر

گاه برای مهر کردن نامه‌ها و صندوقچه‌های جواهر (ذُرج)، مشک را به کار می‌بردند. دو بیت زیر به همین نکته اشاره دارد:

نهادند بر نامه مَه‌ری ز مشک از آن پس گذر کرد بر ریگ خشک (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۲۲۶)
 یکی درج ز زین سرش بسته خشک نهاده بر او قفل و مَه‌ری ز مشک (همان، ج ۷: ۳۸۳)
 چو بنوشتند و نامه درنوشتند ز مشک و عنبرش مَه‌ری سرشتند (عطار، خسرو نامه، ۱۳۳۹: ۱۳۲)

۴) استفاده از مشک در نوشتن

تشبیه خط به مشک، بارها در ادبیات فارسی آمده است. سرایندگان از خط همواره دو چیز را اراده کرده‌اند: یکی خط نوشته و دیگری خط چهره و بدین طریق سرایندگان، هم با این دو کلمه (مشک و خط) بازی‌های شاعرانه زیبایی نموده‌اند و هم، اشاره‌ای به دو وجه شبه مهم در این همانندی داشته‌اند که در ادامه بدان خواهیم پرداخت.

مانند کردن خط نامه و نوشته به مشک، از موضوعات مورد علاقه سرایندگان فارسی زبان بوده است؛ وجه شبه این همانندی، تنها رنگ آن نیست، بلکه بوی خوش آن نیز مورد توجه بوده

است. از آنجا که گاه جوهر را با مشک ناب می‌ساخته‌اند:

کاغذ به دست کردم و برداشتم قلم والوده کرده نوک قلم را به مشک ناب (انوری، ۱۳۷۶، ج: ۱، ۲۹)
هم آنگه ز گنجور قرطاس خواست ز مشک سیه سوده انقاس خواست
یکی نامه بنوشت چون بوستان گل بوستان چون رخ دوستان
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج: ۸، ۲۲۶)

خوشبویی و ارزشمندی مشک، موجب می‌شده است که در نامه‌های شاهانه نیز از آن به جای جوهر (و یا شاید همراه با آن) استفاده شود و گویی این سخنان مشکین راه، برای آنکه شاهوارتر بنماید، بر حریر می‌نوشته‌اند:

سباوخش در بلخ شد با سپاه یکی نامه فرمود نزدیک شاه
نبشتی به مشک و گلاب و عیبر چنانچون سزاوار بُد بر حریر
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج: ۲، ۲۴۵)

بفرمود تا پیش او شد دبیر قلم خواست با مشک و چینی حریر (همان، ج: ۶، ۵۳۳)
برای تر کردن مشک سوده، آن را با آب و یا گلاب و یا می، می‌آمیختند و ترکیبی خوشبوی فراهم می‌آوردند:

پس آن نامه بنهاد پیش دبیر می و مشک بد باخته (یاخته؟) بر حریر (فردوسی، ۱۳۸۶، ج: ۲، ۴۷)
ز پیش گل، حریر و کلک برداشت حریرش را به آب مشک بنگاشت (گرگانی، ۱۳۴۹: ۳۳۸)
گلاب و مشک را در هم سرشتند وزو بر پرنیان عهدی نبشتند (همان: ۴۱)
برات خوبی و منشور لطف و زیبایی نبشته بر گل رویش به خط سبز عذار
به مشک سوده محلول در عرق ماند که بر حریر نویسد کسی به خط غبار
(سعدی، ۱۳۷۶: ۱۳۷۲)

ظاهراً به این مشک سوده محلول در آب یا گلاب یا می، «مشک‌آب» می‌گفتند:

قلم برگیر مشکینا به مشک‌آب یکی نامه نویس از من به گوراب (گرگانی، ۱۳۴۶: ۳۵۷)
گاهی متن نامه از مشک نوشته نمی‌شده، بلکه تنها توقیع، طغراء، ختام و عنوان نامه از مشک بوده است و این با توجه به گرانی و کمیابی مشک، معقول‌تر به نظر می‌رسد:

همه توقیع‌ها را کرد باطل لبش از مشک چون طغراء برآورد (انوری، ۱۳۷۶، ج: ۲، ۸۱۱)
حرز فرشتگان چپ و راست می‌کنم این نامه را که داشت ز مشک ختن ختام (خاقانی، ۱۳۸۵: ۳۰۴)
ترزبان خامه مشک افشان آر تا معطر کند این عنوان را (جامی، هفت اورنگ، ۱۳۷۸، ج: ۱، ۵۵۶)

گاهی نیز مُهر نامه از مشک بوده است. (رک مشک - مهر)

همچنین از نمونه‌های زیر درمی‌یابیم که در نوشتن سواد شعر و حواشی دفتر و نوشتن برات هم مشک کاربرد داشته است:

دیوانیان عالم علوی به مشک ناب و اللیل بر حواشی دفتر نوشته‌اند (خواجو، بی‌تا: ۵۸۴)
سواد شعر من و وصف آب دیده نجوم شبان تیره به مشک و گلاب بنویسند (امیر خسرو دهلوی، ۱۹۷۳م، ج ۲: ۹۰۷)^۲
برات من چه بود گر بر آن لب شیرین به مشک سوده ز بهر ثواب بنویسند^۳ (همان، ج ۲: ۹۰۸)

بنابر ارتباطی که مشک با جوهر و خوشنویسی و یا به طور کلی با نوشتن داشته است، شاعران در وصف خوش خطی و یا نیک شعری کسان نیز، بوی مشک قلم را یادآور می‌شدند:
نیست جز کلک تو، گر کلک بود مشک فشان نیست جز طبع تو، گر طبع بود گوهر بار (انوری، ۱۳۷۶، ج ۱: ۱۸۹)
خاک پای و خط دست گهر و مشک من است با چنین مشک و گهر عشق ز سر درگیرم (خاقانی، ۱۳۸۵: ۵۴۴)
در این میان، نامه یار را که در نزد شاعران ارزش ویژه‌ای داشته است، معطر و مشک بوی و نافه گشای می خواندند و صفت‌هایی از این دست را بدان نسبت می‌دادند:

این پیک نامور که رسید از دیار دوست و آورد حرز جان ز خط مشکبار دوست (حافظ، ۱۳۶۲، ج ۱: ۱۴۰)
گذشته از آن، شاعران موی برآمده بر چهره را از دیرباز به خط نوشتنی مانند کرده‌اند. این تعبیر چندان فراگیر شد که استعاره خط از موی چهره، کم کم رنگ ادبی خود را باخت و رفته رفته تبدیل به یک واژه قاموسی شد و موی چهره، یکی از معنای واژه خط به شمار آمد و سخنوران صفت‌هایی را که برای خط نوشتنی می‌آوردند، به خط صورت نیز نسبت دادند و تعبیرهای اولی را برای دومی نیز به کار بردند. یکی از آن تعبیرها تشبیه خط به مشک بود با دو وجه شبه اصلی، که عبارت است از سیاهی و بویندگی. در این همانندی‌ها، گاه وجه شبه تنها رنگ سیاه آن دو بوده است:

ای مشک خطا خط سیاهت خورشید درم خرید ماهت (عطّار، دیوان، ۱۳۴۱: ۲۲۰)
خون شد جگرم چو نافه آهو از حسرت خط مشک رنگ تو (سنایی، دیوان، ۱۳۴۱: ۹۹۹)

و گاه تنها از آن، بوی خوش را خواسته‌اند:
بدین جهان چه شناسی عجیتر از خط او که مشک نیست، ولی بوی مشک ناب دهد (عنصری، ۱۳۶۳: ۳۲۸)
الحق ز معاملان خط او دیری است که بوی مشک می‌آید (عطّار، دیوان، ۱۳۴۱: ۳۵۲)
خط ایشان، مشک بوی و خال ایشان، مشک رنگ جد ایشان، مشک بیز و زلف ایشان، مشک بار (معزی نیشابوری، ۱۳۱۸: ۳۱۳)

و پاره‌ای اوقات بدون آوردن وجه شبه به این همانندی می‌پردازند:

پار آن اثر مشک نبودست پدیدار امسال دمید آنچه دلم خواست همی پار (فرخی، ۱۳۸۰: ۸۸)
مشک جعد و مشک خط و مشک ناف و مشکبوی خوش سماع و خوش سرود و خوش کنار و خوش زبان (منوچهری، ۱۳۷۰: ۴)
نظارگان تو از دو لب و خط تو همی برسد قند به خروار و مشک سوده بمن (عنصری، ۱۳۶۳: ۲۳۱)

توجه به اینگونه تعبیرسازی‌ها به ویژه در سده هفت و هشت، که روزگار اوج صنعت پردازی‌های معنایی و لفظی است، در نزد شاعران بالا گرفت و به پدیداری انواع ایهام‌های تناسب و مراعات نظیرها و اشارات پنهانی انجامید. بازی با خطّ مشکین به معنی موی صورت و خطّ نگارش - هر دو - در سروده‌های سرایندهگان بسیار است. این مطلب را در نمونه‌های زیر می‌توان دید:

از مشک خطّ خود جگرم سوختی ولیک دل ندهم که در قلم آرم شکایتی (عطار، دیوان، ۱۳۴۱: ۵۷۴)
خط مشک بوی و حالت به مناسبت تو گویی قلم غبار می‌رفت و فروچکید خالی (سعدی، ۱۳۷۶: ۶۳۲)
تا سواد خطّ مشکین تو بر مه دیده‌ایم سرّ سودای ترا نقش سویدا کرده‌ایم (خواجو، بی‌تا: ۷۲۸)
بس غریب افتاده است آن مور خطّت گرد رخ گرچه نبود در نگارستان خط مشکین غریب (حافظ، ۱۳۶۲: ۴۶)
چو خطّ سبز تو بر آفتاب بنویسند به دود دل سبق مشک ناب بنویسند (امیرخسرو دهلوی، ۱۹۷۳: ۲، ج: ۹۰۶)

(۵) استفاده از مشک در نقّاشی و نگارگری

نقّاشی و نگارگری زمینه دیگر کاربرد مشک بوده است. مشک گاه در صورت پردازی و نقش آفرینی به کار می‌رفته است و گاه در زینت بخشی به صفحه نقّاشی و طراز زدن بر آن. باید توجه داشت که در اینجا منظور از صفحه نقّاشی، بیشتر پارچه ابریشمین (حریر) است تا کاغذ. در نمونه‌های زیر، این کاربرد مشک به چشم می‌خورد:

کردم بر آنکه خامه برگیرم بس وهم بر خیالش بگمارم
کافور و مشک ناب برانگیزم وان صورت لطیفش بنگارم

(مسعود سعد، ۱۳۶۵، ج: ۲، ۸۸۴)

گر خرد خلق مرا عطار کرد از غم سزد زان که نقّاش طبیعت مشک در خون پرورد (غزنوی، ۱۳۶۲: ۴۴)
تا پدید آید بناگوش بتان را خطّ سبز همچو بر دیبای چین از مشک تاتاری طراز (سوزنی، ۱۳۳۸: ۱۲۷)
نوروز برنگاشت به صحرا به مشک و می تمثال‌های غزه و تصویرهای می (منوچهری، ۱۳۷۰: ۱۳۴)
ناف خلقش چو کلک رسّامان مشک در جیب و لعل در دامان (نظامی، هفت پیکر، ۱۳۸۰: ۲۶)
گزارنده نقّاش دیبای روم کند نقش دیباچه را مشک بوم (نظامی، شرفنامه، ۱۳۸۱: ۱۵۱)

دیباست روی و مشّاطه مویش با مشک داده تزیین دیبا را
در زیر مشک مشّاطه دیبایش بر گل نهاده بنیان سیما را

(صفا اصفهانی، ۱۳۳۷: ۵)

و اینکه برخی نویسندگان، در شرح گونه‌های مشک، به رنگ مشک توجه کرده‌اند و از

سخنشان برمی آید که کم رنگی را از نقایص بعضی گونه‌های آن دانسته‌اند، سندی است بر اهمیت و کارکرد رنگ آن. که با هنر خوشنویسی و نقاشی پیوندی تنگاتنگ داشته است. برای نمونه می‌توان به سخن یکی از قدما اشاره کرد که ارزش بعضی مشک‌ها چون طغرغری را به دلیل کم‌رنگی، اندک‌تر از دیگر گونه‌ها دانسته است :

«مشک طغرغری مشکی گرانمایه است... جز آنکه آن را گوهری و رنگی نیست و دیر ساییده می‌شود، پس از آن مشک قصاری است... و گاهی به مشک چینی می‌رسد، اما در ارزش و رنگ به آن نمی‌رسد.» (یعقوبی، ۱۳۴۲، قسمت ملحقات، ۱۴۷).

۶) مشک - سگه

در تاریخ بخارا به استفاده از مشک برای «سیم زدن» اشاره شده است: «و بدان تاریخ نقره عزیز بود، پس اهل شهر را جمع کردند، و از ایشان رأی خواستند در این معنی، بر آن اتفاق کردند که سیم زنند از شش چیز: زر و نقره و مشک و ارزیر و آهن و مس.» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۵۰-۵۱)

با اینکه این کارکرد مشک بسی شگفت می‌نماید، اما گویی برخی از مشک‌ها بسیار سفت و محکم بوده‌اند که امکان چنین استفاده‌هایی از آنها می‌شده است؛ چنانکه در ادامه خواهیم دید که از مشک برای دستوانه و گردنبند ساختن نیز استفاده می‌شده است.

۷) مشک - آرایش

موی: از مشک نیز برای آرایش و زینت موی - چه زنان و چه مردان - استفاده می‌شده است:

چو دید آن رخ ماه‌روی اسپنوی فروهشته از مُشک تا پای موی
پس پشتِ خویش اندرش جای کرد سویی لشکر پهلوان رای کرد
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۷۰)^۵

برای تاب دادن «زلف» آن را با مشک حل شده (محلول) تاب می‌دادند:

چو یار پاره شب را بر آفتاب نهد ز مشک حل شده بر روی ماه تاب دهد (بدر چاچی، ۱۳۸۷: ۱۴۵)
همیشه تا که یکی چین زلف یار از مشک به گرد یاسمن تر هزار تاب نهد (همان: ۱۴۸)
زلف تو از مشک ناب چنبر چنبر روی تو از لاله برگ خرمن خرمن (فرخی، ۱۳۸۰: ۲۶۹)

هر شکن در زلف تو از مشک دالی دیگر است هر نظر از چشم تو سحر حلالی دیگر است (انوری، ۱۳۷۶، ج ۲: ۷۸۰)
 استفاده از عطرها برای تاب دادن و حالت دادن به موی، گویی مرسوم بوده است؛ چنانکه از
 غالیه هم، این استفاده را می‌نمودند. بیت زیر از فرخی گواه آن است:

همیشه تافته بینم سیه دو زلف ترا مگر که غالیه می‌مالی اندرو گه‌گاه
 دلم ز تافتنش تافته شود هموار وگر نه از چه چنان تافته‌ست و غالیه‌بار
 (فرخی، ۱۳۸۰: ۶۱)

گویی کاربرد فراوان مشک در آرایش و بویین کردن زلف، موجب شده است که نام این نوع
 از آرایش مو - که زلف باشد - را همواره با صفت‌هایی برساخته از مشک همراه کنند، چنانکه
 شرف الدین محمد رامی، در کتاب انیس العشاق در «صفت موی» چنین گفته است:

«و آنچه تعلق به پارسی‌گویان دارد، آن است که حقیقت زلف را از روی مجاز صد اسم
 نهاده‌اند؛ چنانکه: سمن سا، بنفشه، نافه‌گشای، مشکین، مشکبو، مشک‌رنگ، مشک‌پاش،
 مشک‌بیز، مشک‌ریز، مشک‌آگین، عنبر فام، عنبرین، عنبر آگین، عنبر آسا و...» (رامی، ۱۳۷۶: ۴۵)
 اگر پایه بحث را بر سروده‌های پیش از قرن هفت بگذاریم، بیشتر سراینده‌گان، مشک را با
 زلف همراه کرده‌اند؛ ولی بعدها، گیسوی مشکین و موی مشکین و... هم بدان افزوده گشته است
 و این امر، به ذهن می‌رساند که مشک با زلف رابطه‌ای خاص داشته است.

گویی برای خوشبو کردن موی، دیگر نه از مشک محلول، که از مشک سوده بهره می‌بردند:
 پوشیده سیم ساده به خفتان به جای تن پاشیده مشک سوده به گیسو به جای تار (قائمی، ۱۳۸۰: ۳۴۱)
 برای خضاب موی نیز مشک سوده به کار می‌بردند:

ز سر جوان توانی شد ارچه در پیروی ز مشک سوده سر خویش را خضاب کنی (اوحدی، ۱۳۶۲: ۷۱)
 مشک پاشیدن بر موی، جدا از جنبه آرایشی آن، سودمندی‌های دارویی هم داشته است.^۶

به عمل مشک در مو ریختن، «مشک در مو بستن» نیز می‌گفتند:

ای قاعده تو مشک در مو بستن پای دل ما به بند گیسو بستن (اوحدی، ۱۳۶۲: ۴۲۹)
نگاریدن روی: از آنجا که مشک باعث نیکویی رخسار نیز می‌شده است، (حسینی،
 ۱۴۰۲ق: ۸۱۰) برای نگاریدن روی نیز، از آن بهره می‌بردند. ناصر خسرو قبادیانی در وصف
 جهان فریبکار می‌گوید:

من خفته به جهل و او همی برد باناز گرفته در کنارم...

رویم به گل و به مشک بنگاشت چون دید که فتنه نگارم

(ناصر خسرو، ۱۳۵۳: ۱۷۲)

همچنین از مشک، گاه بر صورت نقش خالی می‌نگاشتند و باید گفت که تشبیه خال به مشک بی‌مناسبت با این نوع آرایش نیست:

در لاله‌زار، لاله نمان سرخ‌روی خالی ز مشک و غالیه بر خد کند همی (منوچهری، ۱۳۷۰: ۱۳۶)

چشم: در برخی از سرمه‌هایی که به چشم می‌کشیدند هم، مشک به کار می‌رفته است:

نافه را سرمه چشم سیهت سوخته است زده آتش به غزالان ختن آمده‌ای (سیدای نسفی، ۱۳۸۲: ۳۶۷)

دستوانه از مشک ساختن و بر دست نگار بستن:

همانگونه که بر روی، بر دست نیز از مشک می‌نگاریدند:

خالی داری بر لب چون قند از مشک خطی داری بر رخ دلبند از مشک

بر ساعد خود نگار بستی یا خود بر ماهی سیمین زرهی چند از مشک؟

(اوحدی، ۱۳۶۲: ۴۲۷)

چنگ بازانست گویی شاخک شاهسیرم پای بطانست گویی برگ بر شاخ چنار

این به رنگ سبز کرده پای‌ها را سبز فام وان به مشک ناب کرده چنگ‌ها را مشکبار

(منوچهری، ۱۳۷۰: ۳۶)

گویی دستوانه‌هایی نیز از مشک وجود داشته است:

کردند دگر نگاربندان از ناز در دست تو دستوانه از مشک طراز

تا کیست که خواهیش به دستان کشتن؟ یا چیست که پر دست همی‌گیری باز؟

(همان: ۴۲۶)

این بیت از حدیقه سنایی نیز، اشاره به همین موضوع دارد:

شکن زلفش از درون سـرای مشک دست آمد و جلاجل پای (سنایی، حدیقه، ۱۳۲۹: ۳۵۸)

طوق گردن: به هنگام خاکسپاری، گاه طوقی از مشک هم بر گردن مرده می‌نهادند. با

توجه به این امر و نیز وجود دستوانه مشکین، می‌توان حدس زد که نه تنها برای مردگان، که

برای زندگان نیز از مشک به شکل طوق گردن استفاده می‌کردند. چنانکه گاه از پاره‌های محکم

مشک برای میانه‌گردن‌بند استفاده می‌شده است:

«و آورده‌اند که در بعضی از خزاین نافه‌ای از این مشک [مشک طومسی] بشکافتند، مشک

آن یکپاره بود. و یکی از بزرگان آن ماده را میانه گردن بند خویش ساخت.» (عطرنامهٔ علانی، ۱۳۵۴: ۲۵۹)

۸) مشک - آیین خاکسپاری

پادشاهان و دارندگان، موی سر و ریش و حتی تن مرده را با مشک و گلاب می‌شستند و در درون تابوت هم بر بستر مرده مشک می‌پاشیدند. در تابوت را نیز با قیر محکم می‌کردند و بر روی قیر، مشک و عبیر می‌پراکندند و بر می‌آلودند:

یکی نغز تابوت کرد آهنین بگسترد فرشی ز دیبای چین
بیندود یک روی آهن به قیر پراکند بر قیر مشک و عبیر...
در تنگ تابوت را باز کرد به نوئی یکی مویه آغاز کرد
چو مادرش با خواهران روی شاه پر از مشک دیدند و ریش سیاه...

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۴۲۴)

بفرمود پس مشک و کافور ناب به قیر اندر آمیختن با گلاب
تنش را بیالود از آن سر به سر به کافور و مشکش بیاگند سر
(همان، ج ۴: ۱۵۷)

و نیز بنگرید به خاقانی (۴۵۰ و ۲۶۳)، نظامی (خسرو و شیرین: ۴۱۹) و سلمان ساوجی (۵۹۵).

بیرون گور را نیز با مشک و دیگر بوی‌ها خوشبو می‌کردند:

به گور گبر مآند زاهد زور درون مردار و بیرون مشک و کافور (سعدی، ۱۳۷۶: ۸۰۹)

و چنانکه گفته شد، گاه طوقی از مشک هم بر گردن مرده می‌نهادند:

پس از کشتش مهربانی کنید یکی دخمهٔ خسروانی کنید
تنش را به مشک و عبیر و گلاب بشوید و مغزش به کافور ناب
بگردنش بر طوق مشکین^۷ نهید کله بر سرش عنبرآگین نهید

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۲۱۴)

گذشته از آن، مشک را برای خشک نمودن خون مرده بر زخمگاه می‌پاشیدند:

به باغ اندرون دخمه‌ای ساختند سرش را به ابر اندر افراختند
سر زخم آن دشنه کردند خشک به دبق و به قیر و به کافور و مشک

(همان، ج ۸: ۴۷۰)

دل خسرو از کوت شد دردمند گشادند زان کشته بند کمند
بدان خستگیش اندر آگند مشک بفرمود پس تا بکردند خشک
(همان، ج ۸: ۱۳۴)

۹) مشک- خوراک

با آنکه برخی، نوعی از مشک را از نظر فقهی نجس می‌دانسته‌اند^۱، اما مشک نه تنها در در داروها و مفرحات، که در خوراک‌ها نیز به کار می‌رفته است و سرایندگان فارسی‌زبان نیز آن را پاک می‌شمرده‌اند:

ز خلق خوش چه عجب گر ملک شود آدم؟ که خون ز مشک شدن نیز پاک می‌گردد (صائب، ج ۴: ۱۳۶۷: ۱۷۸۲)
علی مظاهری نیز بدین موضوع اشاره کرده است:

«در قرون وسطی مردم متمول ... از مشک از طریق عطرسازی، پزشکی و حتی طبّی استفاده می‌کردند.» (مظاهری، ۱۳۸۸، ج ۲: ۸۸۷)

بر روی شکر و دیگر شیرینی‌جات هم پاره‌های مشک سوده می‌پاشیدند:

پریچه‌ره بتان شوخ دلیند ز خال و لب سرشته مشک با قند (نظامی، خسرو و شیرین، ۱۳۸۰: ۳۸۵)
لعل ترت نبات تر رسته چنانکه گوئیا پاره مشک سوده را بر زبر شکر نهی (بدر چاچی، ۱۳۸۷: ۲۸۷)
شود تکلم جانان ز شرم بامزه‌تر که مشک شکر شیرینی سخن شرم است (واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۸۴)

همراهی مشک و شکر در ابیات بسیاری آمده است که به یکی از این ابیات اشاره می‌شود:

از خط شیرینش اندر فکرتم ک‌آیا مگر آهوان چین و ماچین را چراگه عسگرس‌ت؟
با خرد گفتم توانی گفت این اعجوبه چیست؟ گفت پندارم که بحری پر ز مشک و شکر است
(انوری، ۱۳۷۶: ۲: ۵۴۲)

در فراقنامه سلمان ساوجی، در گفتگویی که مشک با صبا دارد، به همراهی مشک و شکر اشاره کرده است:

به باد صبا گفت مشک ختن که این قصّه بادست از آن دم مزن
اگرچه مرا حرمت اینجاست بیش ولیکن خوشا صحبت یار خویش
که در خانه با یار خوردن جگر به است از شکر در مقامی دگر
(سلمان ساوجی، ۱۳۸۹: ۵۹۹)

حتی در عصر صفوی نیز مشک در انواع مربّیا و در ترکیب تنقلات و معجون‌ها به کار

می‌رفته‌است. چنانکه شاردن، مورّخ فرانسوی عصر صفوی می‌گوید:

«درهیچ‌یک از کشورهای آسیایی که من اقامت داشتم، ندیده‌ام که مشک یا عنبر اشهب در غذای عادی داخل کنند. ترکان در شربت‌های عالی خود، به ویژه در شربتی که «سلطانی» می‌نامند، از این مواد می‌ریزند. ایرانیان، نه به مشروبات و نه به ماکولات خود، هرگز مشک و عنبر نمی‌زنند، ولی در بسیاری از مرتاجات گوناگون و در ترکیب تنقّلات خویش، از آن استفاده می‌کنند؛ بعضی از این‌ها فقط برای تقویت است، ولی برخی دیگر مخصوص تحریکات نفسانی می‌باشد و رجال و بزرگان معمولاً پیش از غذا، مخصوصاً در اوقات دید و بازدید این‌ها را میل می‌کنند و بدین طریق بهجت و مسرت می‌یابند. من مشاهده کرده‌ام که ایرانیان چگونه و چقدر در معجون‌های معطرّ خویش، مشک و عنبر به کار می‌بردند.» (شاردن، ۱۳۵۰، ج ۴: ۲۴۸ و ۲۴۹)

چنانکه شاردن می‌گوید، مشک را در غذاهای عادی و به عنوان ادویه یا خوشبوکننده استفاده نمی‌کردند، اما سروده‌های فارسی گواه این است که اگر نه در تمامی خورش‌ها، مطمئناً در خورش‌های شاهانه از آن بهره می‌بردند:

خورش‌های شاهانه مشکبوی طبق‌های مشک از پی دست‌شوی (نظامی، شرفنامه، ۱۳۸۱: ۲۸۱)
 چون زمانی نشاط بنمودند خون نهادند و خورد را بودند
 خورده‌هایی ندیده آتش و آب کرده خوشبو به مشک و عود و گلاب
 (نظامی، هفت‌پیکر، ۱۳۸۰: ۲۵۸)

و اما، اینکه شاردن می‌گوید: «ایرانیان نه به مشروبات و نه به ماکولات خود، هرگز مشک و عنبر نمی‌زدند»، کاملاً اشتباه است و شاید بتوان گفت که این گفته، تنها در عصر صفوی صدق می‌کند؛ زیرا از آغازین سروده‌های فارسی به وجود مشک در ترکیب شراب، مفرّحات، شربنی‌جات، تنقّلات و اباه‌ها - چه برای خوشبویی و چه به دلایل پزشکی - اشاره شده است. البته در اینجا احتمال نارسایی ترجمه فارسی نیز نباید فراموش شود. اینک اشعاری برای اثبات مدّعی ما:

به روز چهارم چو بنهاد خوان خورش ساخت از پشت گاو جوان
 بدوی اندرون زعفران و گلاب همان سالخورده می و مشک ناب
 (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۹-۵۰)

همی بوی مشک آمد از خوردنی همان زیر زربفت گستردنی (همان، ج ۶: ۵۶۶)
 کباب تر و بوی‌افزار خشک اباهای پرورده با بوی مشک (نظامی، شرفنامه، ۱۳۸۱: ۳۰۶)

ور مزعفر نبودت با قند و مشک خوش بود دوغ و پیاز و نان خشک (شیخ بهایی، ۱۳۷۲: ۱۵۸)
 پسته خندان به فندق مشکین در شکنج نغوله تاب زنند (خواجو، بی تا: ۶۹۲)
 صاحب عطرنامه علائی، آنجا که از مشک خوب سخن می گوید: فت لذیذتر را نیز برای آن به
 کار می برد که این خود نشان از اهمّیت طعم و مزه مشک دارد:

«و هر چند از این حیوان از صحرا دورتر [،] مشک او لذیذتر و خوشبو» (عطرنامه‌ی علائی،
 ۱۳۵۴: ۲۵۷)

همچنین چنانکه در ادامه گفته خواهد شد، به ریختن مشک در می نیز بسیار اشاره شده
 است.

۱۰) مشک - می

در می برای خوشبویی، مشک و عنبر و دیگر بوییدنی‌ها می آمیختند:

تا ابر کند می را با باران ممزوج تا باد به می درفکند مشک به خروار (منوچهری، ۱۳۷۰: ۴۳)
 می و مشک است که با صبح برآمخته‌اند یا به هم زلف و لب یار درآمخته‌اند (خاقانی، ۱۳۸۵: ۱۱۶)
 چون گشت خوش نفس از مشک و می صبح خوش کن نفس از مشک و می انگار صبایی (همان: ۴۳۴)
 مشک را که در شراب می ریختند، ابتدا از حریر می گذراندند تا ناخالصی نداشته باشد و به آن
 «مشک منخول به حریر» می گفتند.^۹

مشک در حقیقت برای خوشبویی به می اضافه می شده است:

درون ساغر لاله چراست مشک آلود؟ اگر نه مشک بی طیب در شراب انداخت (جامی، کلیات دیوان، ۱۳۶۲: ۱۷۰)
 البته شادی آوری و اندوه‌گاهی نیز از خواص مشک است و اینکه این خاصیت هم دلیلی
 دیگر برای آمیختن مشک در می باشد، پر بیراه نیست:
 غمناک بود بلبل، گل می خورد که در گل مشک است و زر و مرجان، وین هر سه هست غم‌پر (خاقانی، ۱۳۸۵: ۱۹۲)
 همچنین انداختن یک حبه از مشک در قدح موجب زود مست شدن خورنده می می شده
 است؛ (حاسب طبری، ۱۳۷۱: ۹۵) چرا که خود مشک نیز مسکر است. (حسینی، ۱۴۰۲: ق: ۸۱۰)
 شاید همین اثرگذاری مشک توجیه کننده این کنایه باشد:

«مشک در شراب کردن، کنایه از بیهوش کردن» (پادشاه، ۱۳۳۶، ج: ۶، ۱۴: ۴۰).

گاه برای بویین کردن می، دهان خم را -در مدتی که خاقانی آن را یک ماه گفته است- با
 مشک می اندودند:

چون لب خم شد موافق با دهان روزه‌دار سر به مشک آلوده یک ماهش معطر ساختند (خاقانی، ۱۳۸۵: ۱۱۱)

در ساخت فقاع هم، که نوعی از شراب به شمار می‌آمده، مشک و شکر و گلاب به کار می‌آمده است:

چرخ سدایی از لبش دوش فقع گشاد و گفت
اینست نسیم مشک‌پاش اینست فقاع شکری (همان: ۴۲۰)
نکھت و جوشش ز عشق مشک فشان از فقاع
شیت موبش به صبح برق نمای از سداب (همان: ۴۷)
ای ولینعمت من خوان ترا احمد سرج
به گلاب و شکر و مشک تبت بست فقاع (سوزنی، ۱۳۳۸: ۳۵۵)

باید توجه داشت که آمیختن مشک با می، همواره برای خوشبو ساختن می نبوده است و در بسیاری موارد می، باعث بهتر متصاعد شدن بوی مشک می‌گردیده است، از همین روی مشک را با می می‌آمیختند و در ظرف‌هایی در کنار مجلس می‌نهادند تا از آن بوی خوش به مشام برسد. شاهد مثال‌های زیر آمیختن می با مشک، برای بهتر پراکندن بوی مشک را ثابت می‌کند:

درختی زدند از بر گاه شاه
کجا سایه گسترد بر تاج و گاه...
همه بار، زرین ترنج و بهی
میان ترنج و بهی را تهی
بدوی اندرون مشک سوده به می
همه سفته پیکرش بر سان نی
کرا شاه بتر گاه بنشاندی
برو باد از آن مشک بفشاندی
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۳۶۱)
همه گوهر و زعفران ریختند
همه مشک با می برآمیختند
همه یال اسپان پر از مشک و می
پراکنده دینار در زیر پی
(همان، ج ۱: ۱۰۰)

برای بویین کردن گوهر نثارها هم می و مشک و گوهر را برمی‌آمیختند:
ز دینار گنجی فرو ریختند
می و مشک و گوهر برآمیختند (همان، ج ۵: ۵۰۸)

۱۱) مشک - افسون

دعانویسی و افسون، در طب قدیم نقش بسزایی داشته است، چندان که گاه نمی‌توان مرز میان جادو و پزشکی را باز نمود. این اندیشه‌های جادویی ایرانی، مستقیماً به وسیله علی بن سهل طبری به طب اسلامی منتقل گشت. (اولمان، ۱۳۸۳: ۱۴۹) مشک نیز در نوشتن انواع طلسم‌ها و حرزها و تعویذها کاربرد خاصی داشته است و در کتبی که در علم رقی و افسون نوشته شده‌اند، اغلب نام آن را می‌توان یافت. دنیسری، در کتاب خویش، نوادرتبادر، در شرایط طلسم نوشتن آورده است:

«چنان باید طلسمات که خواهد نبشتن به قلم نوتراشیده نویسد به مشک و زعفران بر کاغذی که هر دو طرفش با آب دهان تر کرده و بریده باشند و مقص یا کارد بدان کاغذ نرسیده باشد و برابر خانه آن معشوق و مطلوب نشیند و این عمل شرط آخر در عمل حبّ و بغض، مشترک است.» (دنیسری، ۱۳۵۰: ۳۱۵)

البته، استفاده از مشک در این طلسم، به تأثیر مشک در عشق آفرینی و مهرورزی نیز مربوط است؛ زیرا همین طلسم را در «عمل بغض و عداوت و فرقت» با صبر و سرکه می‌نوشته‌اند. (همان: ۳۱۶)

نویسنده ناشناس یواقیت العلوم و دراری النجوم هم در علم رقی و افسون‌ها، برای ایمن بودن از خشم سلطان ظالم، حرزی را که باید به مشک و زعفران بر پوست آهو نوشت، پیشنهاد می‌کند. (یواقیت العلوم، ۱۳۴۵: ۲۰۹)

در سروده‌ها هم اشاره به طلسم‌نویسی با مشک و زعفران آمده است:

نه کیمیاگیریم که تا کوره و دمی در پیش رو نهاده دم از کیمیا زنیم
نه سیمیانگار که با مشک و زعفران چندین طلسم کرده دم از سیمیا زنیم
(قآنی، ۱۳۸۰: ۵۷۲)

همچنین افسون را با مشک و گلاب نیز می‌نوشته‌اند:

سحرست گرد عارضت آن خط مشکبوی چون سحر از آن به مشک و گلابش نوشته‌ای
راضی مشو که بوسه زند هر کسی بر آن آخر نه از برای ثوابش نوشته‌ای؟
در بست باز خط خوشت خواب اوحدی گویی مگر ز بستن خوابش نوشته‌ای
(اوحدی، ۱۳۶۲: ۳۵۶)

اشک و آه از در این مدرسه بردم که ادیب حرز حسن تو به هر مشک و گلابش نوشت (نظیری، ۱۳۷۹: ۷۸)

جادوآن چه با نوشتن و چه خط کشیدن به وسیله مشک، طلسم و افسون می‌نگاشتند:

جادوی زلفت ز مشک بر گل تر خط کشید مار سیه حلقه زد بر طرف آفتاب (بدر چاچی، ۱۳۸۷: ۹۶)

به استفاده از مشک در حرزها و تعویذها بارها اشاره شده است:

یعنی امسال از سر بالین پاک مصطفی خاک مشک‌آلود بهر حرز جان آورده‌ام (خاقانی، ۱۳۸۵: ۲۵۸)
حرز فرشتگان چپ و راست می‌کنم این نامه را که داشت ز مشک ختن ختام (همان: ۳۰۴)

جادوان با مشک بر آتش نیز ساحری می‌کردند:

مشک کله بر آتش و شمشاد خط بر آب آیا به سحر یا به توکل فکنده‌ای؟ (غزنوی، ۱۳۶۲: ۲۰۴)

مشک بر آتش فکند جادوی زلفش مار سیه بر کناره قمر آمد (بدر چاچی، ۱۳۸۷: ۳۳۸)
 همچنین جادوان برای جنیان و دفع ضرر ایشان، با بوی‌های خوش بخور می‌ساختند و
 جنیان را از خانه با عطریات می‌رانند. (محمد حکیم مبارک، ۱۳۸۶: ۵۳۴) و شاید این از عقیده
 پارسیان پیش از اسلام به آن‌ها رسیده باشد که بوی خوش را آفریده اهورا می‌دانستند و «بخور-
 سوزان» را مبارزه‌ای آیینی بر ضد اهریمن و اهریمن‌آفریدگان می‌شمردند. (انصاری، شهره، سیمای
 عطر در آیین‌های ایرانی، ۱۳۸۳: ۲۷۲) مشک نیز یکی از این عطرها به شمار می‌آمده است و شاید
 «سپند مشکین» در بیت زیر، تنها اشاره به رنگ سپند نداشته باشد و سراینده این موضوع را نیز
 در نظر داشته است و سپند مشکین، سپند آمیخته با مشک باشد:

سپند از پی آن شد فروخته که آفت به آتش شود سوخته
 فسونگر دگرگونه گفته‌ست راز که چون با سپند آتش آمد فراز
 رسد بر فلک دود مشکین سپند فلک خود ز ره باز دارد گزند
 (نظامی، اقبالنامه، ۱۳۸۵: ۱۱۸)

برای بستن تب نیز از تعویذ و دعایی که با مشک نوشته می‌شده است، استفاده می‌کردند:
 گویی که بسته‌اند تب لرز آفتاب کز مشک آیتی به شکر بر نوشته‌اند
 یا نی دعائی از پی تعویذ چشم زخم بر گرد آن عقیق چو شکر نوشته‌اند
 (خواجو، بی‌تا: ۴۱۷)

البته، آمدن شکر به همراه مشک در این ابیات، به تأثیر دارویی شکر در از بین بردن تب نیز
 اشاره دارد:

قمرت به خال هندو خطی از حبش گرفته شکر ت به خط مشکین تب آفتاب بسته (خواجو، بی‌تا: ۳۲۵)
 سحر کلکش بین که همچون خط یار تمییه در مشک شکر می‌دهد (غزنوی، ۱۳۶۲: ۱۹۹)
 در تعویذها، به وجود مشک به همراه زعفران هم اشاره شده است:

از زعفران روی من و مشک زلف دوست تعویذ کرده‌ام ز من آن دیو از این گریخت (خاقانی، ۱۳۸۵: ۵۶۸)
 از پی تعویذ جان‌ها ساقیان آب مشک و زعفران آمیخته (همان: ۴۹۱)
 همچنین، برای مهربان کردن دیگران و محبوب بودن نزد کسان، در هر ترکیبی معمولاً
 مشک را هم می‌آوردند. در اینجا برای نمونه به چند مورد از این دستورهای جادوگرانه اشاره
 می‌شود:

- «اگر دل هدهد با مغز سر او بیامیزی و به سایه خشک کنی، آنگه با مشک بیامیزی، به

- هر که بمالی به تو مهربان گردد.» (حاسب طبری، ۱۳۷۱: ۱۹۰)
- «اگر هر دو چشم او (کلاغ) خشک کنند و خرد بسایند و با مشک بیامیزند، هر که را بوی آن مشک رسد، دوستدار او گردد.» (همان: ۱۹۴)
- «اگر زهره او (کبک) را با مشک بیامیزند و با خود دارند، مردمان او را دوست دارند.» (همان: ۱۹۶)
- «و اگر از وی، (عقیق) قدری سوده و به روغن زیت آلوده با پاره [ای] مشک و پاره [ای] کافور دیرینه، روی خود را بدان چرب کنند، در خدمت پادشاهان عزیز و گرامی باشند و مقبول القول، و پیش همه خلائق محبوب بود.» (کاشانی، ۱۳۴۵: ۱۳۳)

نتیجه گیری:

مشک بر اساس ویژگی‌هایی که دارد، کاربردهای گسترده و گوناگونی در زندگی ایرانیان داشته است و از آن در پیشکش‌ها، نثارها، خراج دادن‌ها و حتی به عنوان سکه استفاده می‌کرده اند. از رنگ و دیگر خواص مشک نیز در نوشتن و نگارگری و نقاشی و در آرایش و آراستن بهره‌هایی می‌برده اند. همچنین خواص مزاجی آن نیز در ساخت دارو و حتی در پخت و پز و یا در آیین‌های بزمی و می‌گساری‌ها به عنوان نوعی افزودنی و چاشنی به کار می‌آمده است. کاربرد این ماده در آیین‌های مذهبی و یا در آیین‌های خاکسپاری و حتی در جادو و افسون و ... نیز مشهود است، که این کاربردها در شعر فارسی نیز انعکاس داشته است.

در این پژوهش، علاوه بر شرح ویژگی‌ها و کاربردهای مشک، با توضیح این کارکردها، به شرح و روشنگری بهتر برخی ابیات دست می‌یابیم و علل و وجوه بعضی صنعت‌های ادبی همچون ایهام‌ها، استعارات، همانندسازی‌ها، کنایات و ... آشکار می‌شود.

یادداشتها:

۱. البتّه خوشبویی جوهر نامه، تنها با مشک نبوده و از عنبر هم استفاده می‌کردند: کلک گفتا من سحابی ام که باران من است عنبر و مشک و من ام عنبرفشان و مشک‌بار (معزی نیشابوری، ۱۳۷۸: ۲۲۷)
۲. آنچه‌آنکه به مرکبی که از دوده و زغال درست می‌شده است، «زغال‌آب» می‌گفتند: هان رفیقا! نثره‌آبی یا زغال‌آبی بساز کز دل و چهره زغال و زعفران آورده‌ام (خاقانی: ۲۵۶)
۳. البتّه این بیت در دیوان خواجه هم آمده است. (دیوان خواجه، بی‌تا: ۶۷۹)
۴. این بیت در دیوان خواجه هم آمده است. (همان، همانجا)

۵. استفاده از عطرها برای آرایش موی پادشاهان، در زمان هخامنشیان نیز به کار می‌رفته است. از جمله، برای آرایش موی خشایار شاه، عطری گرانبها به نام «لَبی زوس» (laby zos) به کار برده می‌شده است. (انصاری، شهره، سیمای عطر در آیینۀ ایرانی، ۱۳۸۳: ۲۶۹)
۶. به این مطلب در مقاله‌ای جداگانه از نگارنده، به نام «کاربرد پزشکی مشک» اشاره شده است.
۷. البته این کلمه در متن شاهنامه به تصحیح خالقی، به صورت «زَرین» آمده است؛ اما در پنج نسخه بدل دیگر، (به نام‌های ل، ق، ۲، لی و ل۳) به همان صورت «مشکین» است که درست‌تر می‌نماید؛ زیرا سرایندگان ترکیب طوق مشک را برای پرندگان نیز آورده‌اند و آوردن چنین تشبیهاتی بی‌تردید بی‌دلیل نبوده و نشان از استفاده مشک به صورت طوق در مردمان نیز دارد:
- تیغ سیم از دهن طوطی گویا بکنید طوق مشک از گلوی قمری نر بگشاید (خاقانی، ۱۳۸۵: ۱۶۰)
سرخ نغز و خوب طوطی گفت خلعت و طوق مشک فاخته یافت (مسعود سعد، ۱۳۶۵: ج۲، ۸۳۱)
- در بیت دوم به دو جایزه حقیقی درباری اشاره دارد و از آنجا که خلعت دادن حقیقی است، طوق مشک نیز می‌باید حقیقی باشد.
۸. ضریر انطاکی: مشک ترکی که گویند به شکل حیض از آهو بر سنگ روان می‌شود و نویسد کسی که قائل به نجاست مشک است، این مشک را اراده کرده است. (به نقل از شهیدی، ۱۳۷۶: ۵۰)
۹. عرایس الجواهر، در ذیل «صفت عمل میسوسن» آورده است: «در این شراب هم مشک تبتی منخول به حریر می‌ریزند.» (کاشانی، ۱۳۴۵: ۲۷۶)

منابع:

- انصاری دمشقی، شمس‌الدین ابی عبدالله محمد بن ابی طالب (شیخ الربوه)، (چاپ اول، ۱۹۸۸ م). *نخبه الدهر فی عجایب البر و البحر*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- انصاری، شهره. (۱۳۸۳). «سیمای عطر در آیینۀ ایران». مجموعه مقالات نخستین همایش ملی ایران شناسی، ج ۱. تهران: بنیاد ایران شناسی.
- انوری، علی بن محمد. (۱۳۷۶). *دیوان انوری*. به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران: علمی و فرهنگی.
- اوحدی، رکن‌الدین. (چاپ اول، ۱۳۶۲). *دیوان کامل اوحدی مراغه‌ای*. تصحیح امیر احمد اشرفی. تهران: انتشارات پیشرو.
- ای دان، وانگ. «مشک ختن»، مجله آئینه، سال هجدهم: ۳۴۲-۳۴۶.
- بیرونی، ابوریحان. (چاپ اول، ۱۳۷۰). *الصینة فی الطب*. تصحیح عباس زریاب. تهران: نشر دانشگاهی.
- تاریخ برامکه. (چاپ اول، ۱۳۱۲). به اهتمام و تصحیح و مقدمه میرزا عبدالعظیم‌خان گرکانی. تهران: مطبوعه مجلس.
- جامی، نورالدین عبدالرحمان بن احمد. (۱۳۷۸). *هفت اورنگ*. مقدمه از اعلا خان افصح‌زاد. تصحیح و تحقیق جالبقا دادعلیشاه، اصغر جانفدا، ظاهر احراری و حسین احمد تربیت. زیر نظر دفتر میراث مکتوب، تهران: مرکز

- مطالعات ایرانی، دفتر نشر میراث مکتوب، آینه میراث.
- حافظ، خواجه شمس الدین محمد. (چاپ دوم با تجدید نظر، ۱۳۶۲) *دیوان حافظ شیرازی*. به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری. تهران: خوارزمی.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل بن علی نجار. (چاپ هشتم، ۱۳۸۵) *دیوان خاقانی شروانی*. با مقدمه و تعلیقات سید ضیاء الدین سجادی. تهران: زوار.
- خواجه مرشدی کرمانی، ابوالعطاء کمال‌الدین محمد بن علی بن محمود. (بی تا) *دیوان خواجه کرمانی*. تصحیح احمد سهیلی خوانساری. تهران: کتابفروشی بارانی.
- دُیسری، شمس الدین محمد بن امین الدین ایوب. (۱۳۵۰) *نوادیر التبادر لتحفه البهادر*. به کوشش محمد تقی دانش پژوه و ایرج افشار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- رامی، شرف‌الدین محمد بن حسن رامی. (چاپ اول، ۱۳۷۶) *انیس العشاق و چند اثر دیگر...* به اهتمام محسن کیایی (میرا). تهران: روزنه.
- زهری، ابو عبدالله محمد بن ابی بکر. (۱۳۸۲) *کتاب الجغرافیه*. به تحقیق محمد حاج صادق. ترجمه حسین قرچانلو. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ساوجی، جمال‌الدین. (۱۳۸۹) *کلیات سلمان ساوجی*. تصحیح عباسعلی وفایی. تهران: سخن.
- سعد سلمان، مسعود. (چاپ اول، ۱۳۶۵) *دیوان اشعار مسعود*. تصحیح مهدی نوریان. تهران: کمال.
- سعدی، مصلح بن عبد الله. (چاپ دهم، ۱۳۷۶) *کلیات سعدی*. به اهتمام محمد علی فروغی. تهران: امیرکبیر.
- سنایی غزنوی، حکیم ابوالمجد مجدود ابن آدم. (۱۳۲۹) *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*. تهران: دانشگاه تهران.
- سنایی غزنوی، حکیم ابوالمجد مجدود ابن آدم. (۱۳۴۱) *دیوان سنایی*. به سعی و اهتمام مدرس رضوی. کتابخانه ابن سینا.
- سوزنی سمرقندی، شمس‌الدین تاج‌الشعراء محمد بن علی. (۱۳۳۸) *دیوان سوزنی*. به اهتمام ناصرالدین شاه حسینی. تهران: امیرکبیر.
- سیدای نسفی، میر عابد. (چاپ اول، ۱۳۸۲) *دیوان سیدای نسفی*. به اهتمام حسن رهبری. تهران: المهدی.
- شاردن، جان. (چاپ دوم، ۱۳۵۰) *سیاحتنامه شاردن*. ترجمه محمد عباسی. مجلد چهارم. تهران: امیرکبیر.
- شیخ بهایی، بهاء‌الدین محمد بن حسین عاملی. (۱۳۷۲) *دیوان شیخ بهایی*. تصحیح علی کاتبی. تهران: چکامه.
- صائب تبریزی، میرزا محمدعلی. (۱۳۶۷) *دیوان غزلیات صائب تبریزی*. جلد چهارم. به کوشش محمد قهرمان. تهران: علمی و فرهنگی.
- صفای اصفهانی، محمدحسین. (۱۳۳۷) *دیوان صفای اصفهانی*. به اهتمام و تصحیح احمد سهیلی خوانساری. تهران: انتشارات شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء.
- طوسی، محمد بن محمد بن حسن طوسی. (۱۳۴۸) *تنسوخ نامه ایلخانی (جواهر نامه)*. با مقدمه و تعلیقات مدرس رضوی. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- عطار نیشابوری، فرید الدین ابو حامد محمد بن ابوبکر ابراهیم. (۱۳۳۹) *خسرو نامه*. تصحیح احمد سهیلی خوانساری. تهران: انجمن آثار ملی.

- عطار نیشابوری، فرید الدین. (۱۳۴۱) *دیوان عطار نیشابوری*. تصحیح تقی تفضلی. تهران: انجمن آثار ملی.
- *عطر نامه علائی* (۱۳۵۴). به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه. در کتاب فرهنگ ایران زمین. ج ۱۵: ۲۵۴-۲۷۶. تهران: بنیاد موقوفات ایرج افشار.
- عنصری، ابوالقاسم حسن بن احمد. (چاپ دوم ۱۳۶۳) *دیوان عنصری بلخی*. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: کتابخانه سنایی.
- غزنوی (اشرف)، سید حسن. (چاپ دوم با تجدید نظر و اضافات، ۱۳۶۲) *دیوان سید حسن غزنوی*. به تصحیح تقی مدرّس رضوی. تهران: اساطیر.
- فرّخی سیستانی، ابوالحسن علی بن جولوغ. (چاپ ششم، ۱۳۸۰) *دیوان حکیم فرّخی سیستانی*. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: زوار.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶) *شاهنامه*. تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- قآنی شیرازی، میرزا حبیب. (چاپ اول، ۱۳۸۰) *دیوان حکیم قآنی شیرازی*. تصحیح امیر صانعی (خوانساری). تهران: نگاه.
- کاشانی، ابو القاسم عبد الله. (۱۳۴۵) *عرایس الجواهر و نفایس الاطایب*. به کوشش ایرج افشار. تهران: انجمن آثار ملی.
- گرگانی، فخر الدین اسعد. (۱۳۴۹) *ویس و رامین*. به تصحیح ماگالی تودوا-الکساندر گواخاریا. تهران: بنیاد فرهنگ.
- مسعودی، ابو الحسن علی بن حسین بن علی. (الطبعة الثالثة، ۱۹۵۸م) *مروج الذهب و معادن الجواهر*. به تحقیق محمد محبی الدین عبد الحمید. مصر: المكتبة التجارية الكبرى.
- مظاهری، علی. (۱۳۸۸) *جاده ابریشم*. ج ۲. ترجمه ملک‌ناصر نوبان. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- معزی نیشابوری، امیرالشعراء محمد بن عبدالملک. (۱۳۱۸) *دیوان معزی نیشابوری*. به سعی و اهتمام عباس اقبال. تهران: کتابفروشی اسلامیّه.
- منوچهری دامغانی، ابوالنجم احمد بن قوص بن احمد، *دیوان منوچهری دامغانی*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، زوار، چاپ اول، ۱۳۷۰.
- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر. (چاپ دوم ۱۳۶۳) *تاریخ بخارا*. ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القبادی. تلخیص محمد بن زفر بن عمر. تصحیح مدرّس رضوی. توس.
- نظامی گنجه‌ای. (چاپ ششم، ۱۳۸۵) *اقبالنامه*. تصحیح و حواشی وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.
- نظامی گنجه‌ای. (چاپ چهارم، ۱۳۸۰) *خسرو و شیرین*. تصحیح و حواشی وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.
- نظامی گنجه‌ای. (چاپ چهارم، ۱۳۸۱) *شرفنامه*. تصحیح و حواشی وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.
- نظامی گنجه‌ای. (چاپ چهارم، ۱۳۸۰) *هفت بیگر*. تصحیح و حواشی وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.

- نظیری نیشابوری، محمدحسین. (۱۳۷۹) *دیوان نظیری نیشابوری*. تصحیح محمدرضا طاهری. تهران: رهام.
- نورالدین عبدالرحمان بن احمد جامی. (۱۳۷۸) *هفت اورنگ*. مقدمه از اعلا خان افصح‌زاد، تصحیح و تحقیق جابلقا دادعلیشاه، اصغر جانفدا، ظاهر احراری و حسین احمد تربیت. زیر نظر دفتر میراث مکتوب. تهران: مرکز مطالعات ایرانی، دفتر نشر میراث مکتوب، آینه میراث.
- واعظ قزوینی، رفیع‌الدین محمد. (۱۳۵۹) *دیوان واعظ قزوینی*. تصحیح حسن سادات ناصری. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علی‌اکبر علمی.
- یعقوبی، ابن واضح (احمد بن ابی یعقوب). (۱۳۴۲) *البلدان*. ترجمه محمد آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- *یواقیت العلوم و دراری النجوم*. (۱۳۴۵). به تصحیح محمد تقی دانش‌پژوه. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی